هو العلیم

پیام عاشورا در شیوه عزاداری امام حسین

از تدبیر امام تا حفظ حرمت مردم

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب

عرفان ـ جلسه ۱۸۴

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلّى الله على سيّدنا و نبيّنا ابى‌القاسم محمّد

[و على اله الطيّبين الطّاهرين]

و لعنة الله على اعدائهم اجمعين من الآن الى يوم الدين

من در نظرم بود كه امشب قبل از ماه محرم، تتمهٔ همان صحبت‌های قبل ادامه پيدا كند و چند دقيقه‌ای هم راجع به مسئلهٔ محرّم و عزاداری سيّدالشّهدا عليه‌السّلام كه طبعاً رفقا هم نسبت به اين مبانی و موازين اطلاع دارند، صحبت بكنم، ولی با خود گفتم كه اگر ما امشب موقّتاً آن بحث گذشته را ادامه ندهيم و به همين مسئلهٔ سيّدالشّهدا و عزاداری و كيفيّت عزاداری و موازينی را كه ائمّه عليهم‌السّلام و بزرگان، آن موازين را بيان كردند و چه‌بسا ما از آن مبانی و موازين فاصله گرفتيم، بپردازيم، شايد بهتر و

مناسب‌تر باشد.

عنایت خاص مرحوم علامه طهرانی به کتاب روح مجرد

دربارهٔ مسئلهٔ عاشورا و داستان سیّدالشّهدا علیه‌السلام، قضیه از طرق و زوایای مختلف، خیلی جای صحبت دارد. مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به این قضیّه واقعاً سعی بلیغ کردند و حقّ مطلب را ادا کردند و من در جایی ندیدم بزرگی که بر مبانی مطلّع باشد، مثل ایشان در داستان سیّدالشّهدا علیه‌السّلام قلم بزند و مطلب را توضیح بدهد و تبیین بکند.

وقتی که ایشان آن کتاب روح مجرّد را نوشتند به من فرمودند: «شما این کتاب را مطالعه کن و ببین چه به نظرت می‌آید؟» ناگفته نماند که آن کسالت قلبی ایشان، درست بعد از نوشتن این کتاب عارض شد، یعنی نیم ساعت بعد از اینکه این کتاب را نوشتند و به اندرونی آمدند و به والده با یک حالت بهجت و شعف زائدالوصفی ـ که ایشان (والده) می‌گوید: «من در طول زندگی، کمتر دیدم که ایشان این‌گونه شعف و خوشحالی و انبساطی نسبت به

مسئله‌ای داشته باشند!» ـ فرمودند: «البشارة، البشارة که آنچه را راجع به آقای حدّاد در نظر داشتم، انجام دادم!» و این نشان می‌دهد که ایشان نسبت به این روح مجرّد عنایت خاصّی داشتند که این قضیه را با این وصف بیان کردند و من تحقیقاً می‌توانم عرض کنم که آن کسالت قلبی ایشان که باعث شد که ایشان دو هفته‌ای در بیمارستان بستری شوند که مبتلا به آنوریسم قلبی و پارگی آئورت شدند، این یک ارتباط تنگاتنگی با نوشتن این کتاب داشته و پاداش نوشتن این کتاب این عارضه‌ای بود که برای ایشان پیدا شد! اهل معنا خوب متوجّه می‌شوند که من می‌خواهم چه عرض کنم! البته خود ایشان هم در اواخر حیاتشان، به‌نحو گذرا به این عرض بنده، یک اشاره‌ای کردند.

بیان حالاتی از مرحوم حداد در دهۀ اول محرم

وقتی که من این کتاب را مطالعه کردم، به داستان عاشورا که رسیدم و مسئلۀ حضرت حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و کیفیّت نظر و دیدگاه ایشان را

نسبت به سیّدالشّهدا علیه‌السلام دیدم[1] من خیلی عجیب مبتهج شدم و دیدم با آنچه خودم از ایشان (مرحوم حداد) مشاهده می‌کردم، کاملاً منطبق است، چون بنده دو محرّم را در خدمت مرحوم حدّاد بودم که یکی در سنین سیزده، چهارده سالگی بود و یکی هم در سن حدود هفده سالگی پس از مراجعت از حج بیت‌الله الحرام بود که به اتّفاق مرحوم آقا به عتبات مشرّف شدیم و حدود یک ماهی در آنجا بودیم و پس از ایّام عاشورا به ایران مراجعت کردیم.

قضّیهٔ مرحوم حدّاد در این دههٔ عاشورا، و هر دهه‌ای [از این ایام محرم و صفر] خیلی قابل تامّل بود و هر کسی که حالات ایشان را از اوّل محرّم پیگیری می‌کرد، دقیقاً متوّجه می‌شد که ایشان همراه با قافلهٔ کربلا روزها را یکی پس از دیگری می‌گذراند: روز اوّل محرّم، مسائلی که روز دوّم برای سیّدالشّهدا اتّفاق افتاد، ورودشان در کربلا و نزول آن حضرت در کربلا و برخورد آن حضرت با لشگر کفر و جریانی که در روز سوّم و همین‌طور روز چهارم

---

[1] روح مجرد، ص ۷۸ ـ ۸۷.

و... اتفّاق افتاد، من یک‌هم‌چنین چیزی را احساس می‌کردم و این احساسم را هم در آن موقع به کسی نمی‌گفتم ولی بعدها که به مرحوم آقا عرض کردم، ایشان تبسمی کردند و هیچ نگفتند، من احساس می‌کردم که ایشان مثلاً در این روز پنجم و ششم با خود آن حضرت در جریان عاشورا متحد است و اتحاد دارد. و البتّه ایشان هر روز صبح بعد از بین‌الطلوعین به یکی از افرادی که در آنجا بودند، دستور می‌دادند که زیارت عاشورا را بخوانند، زیارت عاشورا خوانده می‌شد و بعد هم دو رکعت نماز می‌خواندیم و بعد تمام می‌شد و افرادی که بودند، هر کسی می‌رفت و به کار خودش می‌رسید. تااینکه در روز عاشورا دیگر حالات ایشان خیلی عجیب بود! برافروختگی به نهایت رسیده بود! و درست یادم هست که در روز عاشورا به ما امر می‌کردند که بلند شوید و بروید و در دسته‌جات شرکت کنید. ایشان به ما امر می‌کردند و ما می‌رفتیم، حالا یا همه باهم بودیم یا متفّرق می‌شدیم و آن جمعیّت و دسته‌جاتی که می‌آمدند، دیگر هر کسی به یک جا می‌رفت، مخصوصاً در ظهر روز عاشورا

می‌فرمودند:

عنایت خاص حضرت سیدالشهدا به دستهٔ طویریج، خصوصاً در ظهر روز عاشورا

بروید و در این دسته و گروهی که از طویریج می‌آیند و هروله‌کنان چهار فرسخ راه را طی می‌کنند و می‌آیند، شرکت کنید! سیّدالشّهدا علیه‌السّلام یك عنایت خاصّی به این دستهٔ طویریج دارند و در ظهر روز عاشورا یك کوزهٔ آبی در دست حضرت هست و این را مخصوص افرادی قرار داده که در دستهٔ طویریج هستند!

خب این کلمات، کلمات من و امثال من نیست، کلمات بزرگانی است که آنها حسابشان از حساب‌ها جدا است و خب ما باید نسبت به این مسئله فکر کنیم و تأمل کنیم که اینها در چه حال و هوایی بودند!

توضیحی راجع به کیفیت و منشأ حالت بهجت مرحوم حداد در دههٔ محرم

وقتی که بنده این روح مجرّد را مطالعه کردم و آنچه را راجع به مرحوم حدّاد نوشته بودند که «حالت بهجت عجیبی برای ایشان حاصل می‌شد، مخصوصاً در روز عاشورا و از شدّت آن حالت بهجت، اشک از چشمان ایشان مانند ناودان می‌آمد[1] و کسی نمی‌توانست با ایشان تکلم کند و صحبت کند و

---

[1] روح مجرد، ص ۷۹:
«در دهه عاشورا حضرت آقای حدّاد بسیار گریه می‌کردند، ولی همه‌اش گریهٔ شوق بود. و بعضی اوقات از شدّت وَجد و سرور، چنان اشک‌هایشان متوالی و متواتر می‌آمد که گویی ناودانی است که آب رحمت باران عشق را بر روی محاسن شریفشان می‌ریزد.»

ایشان مجال نمی‌دادند کسی با [ایشان صحبت کند.]»، [با خود فکر می‌کرم که] خب این چه بهجتی است؟! آیا خنده است؟!

این کسانی که اعتراض می‌کنند و از روی نادانی بر این مطالب خرده می‌گیرند، باید از آنها سؤال کرد که آیا منظور مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌فرمودند: «حالت بهجت عجیبی به ایشان دست می‌داد و دانه‌های اشک همین‌طور مثل ناودان سرازیر می‌شد»، آیا منظورشان خنده است؟! خب هنگام خنده که آدم اشکش جاری نمی‌شود! یعنی آیا ایشان می‌خندیدند و شاد بودند همان‌طوری که ما شادیم، خوشحالیم، خوب شد که این قضیّه انجام شد، خیلی خوب شد؟! آیا این‌طور بوده؟! خب مسئله که این‌طور نبوده و این اتهّام و تهمت است. پس این حالت بهجت چیست؟ و آیا حتماً حالت بهجت باید توأم با اظهار شادی کردن و کف زدن و خوشحالی کردن باشد یا اینکه بهجت به معنای انبساط نفس و قلب و احساس لذّتی است که آن لذّت، با هزار و هزارها مظاهر لذّت هم نمی‌تواند به‌دست بیاید؟!

وقتی که انسان از چیزی لذّت می‌برد، خب از چه لذّت می‌برد؟ باید مظهری داشته باشد دیگر، فرض کنید که انسان آن‌چنان تشنه است که برای رسیدن به آب سر از پا نمی‌شناسد، و وقتی که به یک آب خنکی که درون پارچ ریختند و یخ هم در آن ریختند و جلوی او گذاشتند می‌رسد، انسان همین‌طور خود را بر روی آن می‌اندازد، حالا آن احساس لذّتی که از خوردن این آب خنک برای او پیدا می‌شود، این چه لذتی است! یا اینکه غذایی می‌خورد، یا اینکه لذّات دیگری که در این دنیا هست و مردم به آن لذّات مشغول و متنعم هستند.

حالا آن لذّت و شعف و انبساطی که برای این افراد در این‌گونه موارد حاصل می‌شود آیا از این قبیل است و از این قسم است؟ خب این بهجتی که ما از مرحوم حداد در این قضیه می‌دیدیم که این‌طور نبود، از این قسم نبود. خب این اتّهام است.

من در آن موقع به این مسئله متفطّن شدم که ایشان در روز عاشورا دارد در زیر پَر سیّدالشّهدا صعود می‌کند، صعودش به همان عوالمی بود که

سیّدالشّهدا در آن عوالم بود، آن صعود برای او حالی به‌وجود می‌آورد که دیگر کسی نمی‌توانست با ایشان حرف بزند، کسی نمی‌توانست با ایشان تکلّم کند، یعنی احساس بنده این بود که سیّدالشّهدا در آن روز همان‌طوری‌که خیلی از اصحابشان را، از افرادی که همراهشان بودند، با خود می‌بردند و اینها را سیر می‌دادند و زیر پر خودشان می‌گرفتند و می‌بردند به آنجایی که **«لا عَینٌ رَأت وَ لا اذُنٌ سَمِعَت وَ لا خَطَر عَلَی قَلبِ بَشَر»**؛[1] در عالمی می‌بردند که نه به گوششان رسیده بود و نه به مخیّلهٔ آنها خطور کرده بود و اگر تا روز قیامت هم ما بنشینیم و بخواهیم گوشه‌ای از آن مطالب را تصوّر کنیم، تلاش بیهوده کرده‌ایم و به آنجا نخواهیم رسید!! «حلوای تن‌تنانی تا نخوری ندانی!» من احساس می‌کردم که یک‌هم‌چنین قضّیه و مسئله‌ای دارد اتفّاق می‌افتد و لذّت‌بردنِ از آن حالت ارتقاء و رقاء، لذّتی بود که اشک را از چشمان ایشان همین‌طور مثل ناودان جاری می‌کرد! این مسئله است.

---

[1] من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵.

خب من این مطلب را از کتاب روح مجرّد قبل از چاپ شدن کتاب خواندم، وقتی که این کتاب چاپ شد دیدم عجب! آن صفحهٔ بعد از این مطلب را که ایشان نوشته‌اند و به‌نحوی مسئله را توجیه کردند و قدری مطلب را قابل پذیرش‌تر کردند، من آن موقع این صفحه را نخواندم و آن موقع این صفحه نبود. من خدمت مرحوم آقا رفتم و گفتم: آقا این مطلبی که در اینجا هست، آن موقع که من مطالعه می‌کردم، این نبود. ایشان خنده‌ای کردند و فرمودند:

بله، آن موقع، این نبود، شخصی با ما تماس گرفت و گفت: «این مطالب برای افراد، قابل هضم نیست و ممکن است که افراد نسبت به این مسئله دچار بعضی از تصوّراتی بشوند که حالا فرض کنید که ایشان از این قضیّهٔ کربلا اصلاً ناراحت نشدند، طوری‌شان نشده، و این قضیه به‌عنوان یك مسئلهٔ عادی تلقّی بشود و...!» لذا ما به‌خاطر این نکته، مسائلی را اضافه کردیم و مطالبی را آوردیم تااینکه آن کسانی که شاید نتوانند آن مطالب قبل را هضم کنند، آن مطالب بعد بتواند آن را جبران کند. امّا قضیّه همان است، مسئله همان است که ما در آن صفحات بیان کردیم و روشن کردیم.

تجلی اسماء و صفات کلیهٔ الهی به‌تمام معنی الکلمه در جریان عاشورا

و در اینجا باید گفت که واقعاً مولانا ـ رحمة الله علیه ـ حقّ مطلب را ادا کرده و آن مطالب و حالات را به‌صورت شعر درآورده است[1] که اصلاً قضّیهٔ کربلا، قضیهٔ مصیبت نیست؛ قضّیهٔ کربلا، قضّیهٔ نوحه

[1] مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر ششم، ص ۵۵۰، تشبیه مغفلی کی عمر ضایع کند و در نزع بیدار شود به ماتم اهل حلب.

و گریه و زاری نیست؛ قضّیهٔ کربلا، قضّیهٔ غم و اندوه و حزن نیست! آیا شما خبر دارید که چه اتفّاقی افتاده؟! آیا خبر دارید که چه مسائلی انجام شده؟! آیا خبر دارید خدا در اینجا چه بذل و بخشش‌هایی کرده؟! در یک جمله باید بگوییم: در عرصهٔ کربلا، خدا دیگر برای عالم وجود سنگ‌تمام گذاشته است؛ یعنی شما از اوّل خلقتِ عالم ظاهر را بگیرید تا ابدّیتِ خدا، در روز عاشورا، خدا سنگ‌تمام گذاشت!! اینکه عرض می‌کنم از پیش خودم نمی‌گویم، دیگر امشب یکی از چیزهایی را که شنیدیم، گفتیم! در خلقت آدم، در خلقت ابراهیم، در خلقت رسول الله، در خلقت امیرالمؤمنین علیهم‌السلام، در مسائل و جریاناتی که اتفّاق افتاد، در روز عاشورا به‌تمام معنی الکلمه، اسماء و صفات کلیّهٔ الهیه، در وجود حضرت سیدالشهدا تجلی و ظهور پیدا کرد! این قضّیه قضّیه‌ای است که باید از خدا بخواهیم، باید از خود امام حسین بخواهیم که خلاصه تا حدودی به ما نشان بدهند والاّ ما کجا می‌توانیم به آن مغزای قضیّه برسیم، لااقل همین یک گوشه را به ما نشان بدهند.

مرحوم حداد: از خدا امام حسین را بخواهید و از امام حسین خدا را

لذا مرحوم حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ همیشه به کسانی که به کربلا می‌آمدند و به زیارت سیّدالشّهدا علیه‌السلام مشرّف می‌شدند و خدمت ایشان مشرّف می‌شدند، می‌فرمودند:

«از خدا امام حسین را بخواهید و از امام حسین خدا را بخواهید»!

این کلام، کلام خیلی عجیبی است! از خدا امام حسین را بخواهید! خلاصه دیگر چه عرض کنم! ما فقط نقل قول می‌کنیم، بقیهٔ به‌عهدهٔ شما که بهتر از ما می‌توانید به این مسائل برسید، ما فقط مطالب را نقل می‌کنیم، حالا دیگر إن‌شاءالله در نقل مطالب، اشتباهی نکرده باشیم.

منحصربه‌فرد بودن جریان عاشورا در طول تاریخ

خلاصه قضّیهٔ سیّدالشّهدا علیه‌السلام، قضّیهٔ عجیبی است و تالی هم ندارد، یعنی مانند ندارد! در قضّیهٔ عاشورا نظیری وجود ندارد، عاشورای کجا! عاشورای کجا! عاشورای کجا! حالا متوّجه شدید که چقدر مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نسبت به تعبیراتی که آورده می‌شد حساسیت نشان

می‌دادند! چه کسی امام حسین را شناخته؟! چه کسی؟! چه کسی شناخته است؟!!

«ای حسین اگر تو يك علی‌اکبر داشتی، ما هزاران علی‌اکبر داديم! ای حسین اگر تو يك حبيب بن مظاهر داشتی، ما هزاران حبيب بن مظاهر داديم!»

بله؟! بالأخره حالا ما نمی‌گوییم که خدای‌ناکرده، این مطالب از روی عمد بوده و هست، نه، از روی جهل بوده و هست، از روی نادانی بوده و هست. و برای همه طلب مغفرت و رحمت می‌کنیم و برای همه طلب فهم می‌کنیم! از همه چیز بهتر، فهم است. چرا انسان بخواهد [نفرین کند؟! خب دعا کند که] خدایا فهم‌ها را بالا ببر. فهم همه را بالا ببر. مگر ما این فهم را از کجا آوردیم؟! تا این بزرگان نبودند مگر ما می‌توانستیم به این مطالب برسیم؟! پس چرا بخواهیم فخر بفروشیم؟! باید همین را برای دیگران هم بخواهیم. خدا به همه فهم بدهد، خدا به همه ادراک بدهد، مگر از کیسهٔ خدا کم می‌شود؟! مگر از دریای جود خدا کم می‌آید؟! مگر خشک می‌شود؟! نه.

لذا در مسئلهٔ امام حسین علیه‌السّلام باید خیلی دقّت کرد، باید خیلی تأمّل کرد و به این راحتی نباید گذشت. در جریان سیّدالشّهدا علیه‌السّلام، مطلب

خیلی جای صحبت دارد:

سیّدالشّهدا علیه‌السّلام چه شاکله و خصوصّیتی داشته؟ و امتیاز سیّدالشّهدا با امام مجتبی علیهماالسّلام چه بوده است؟ خب در این قضیه مطالب مختلفی نقل می‌شود و آراء مختلفی مطرح می‌شود.

علو مقام حضرت علی‌اکبر و حضرت اباالفضل علیهماالسلام

آن موضوعی که باید روی آن موضوع بیش از همه چیز توجّه کرد و اگر رفقا به خاطر داشته باشند، بنده این مسئله را بارها تذکر دادم و عرض کردم و همین‌طور در تألیفات و نوشتجاتم تصریح کردم که اداره و تدبیر روز عاشورا به‌دست امام معصوم بوده است؛[1] این نکته، نکته‌ای است که ما باید تمام مطالبمان را در حول و حوش این قضیه قرار بدهیم! یعنی در روز عاشورا افرادی در خیمهٔ سیّدالشّهدا بودند که آنها تالی‌تلو معصوم بودند، پا به پای

---

[1] نفحات انس، ص ۴۷؛ اربعین در فرهنگ شیعه، ص ۶۱ و ۶۷؛ اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۷۹ و ۱۸۱؛ اسرار ملکوت ؛ ج ۳، ص ۱۴۳؛ جلسات شرح حکمت متعالیه، مجلس ۷۵۱.

معصوم بودند، حضرت علی‌اکبر سلام‌الله‌علیه تالی‌تلو معصوم بود! جملاتی که سیّدالشّهدا راجع به حضرت علی‌اکبر دارند، جملاتی است که از آن جملات برای امام استفاده می‌شود![1] یعنی قضیهٔ

---

[1] امام شناسی، ج ۱۵، ص ۳۲۰:

و محمد بن أبی‌طالب در مقتل خود روایت کرده است که: إنَّهُ علیه السّلام رَفَعَ شَیبَتَهُ نَحوَ السَّمَاءِ وَ قَالَ: **اللهُمَّ اشهَد عَلَی هَؤُلأءِ القَومِ فَقَد بَرَزَ إلَیهِم غُلَامٌ أشبَهُ النَّاسِ خَلقاً وَ خُلقاً وَ مَنطِقاً بِرَسولِكَ. كُنَّا إذَا اشتَقنَا إلَی نَبیّكَ نَظَرنَا إلَی وَجهِهِ.**
اللهُمَّ امنَعهُم بَرَكَاتِ الأَرضِ، وَ فَرِّقهُم تَفرِیقاً، وَ مَزِّقهُم تَمزِیقاً، وَ اجعَلهُم طَرَائِقَ قِدَداً، وَ لَا تُرضِ الوُلَاةَ عَنهُم أبَداً! فَإنَّهُم دَعَونَا لِیَنصُرونَا ثُمَّ عَدَوا عَلَینَا یُقَاتِلُونَنَا.

"آن حضرت علیه السّلام محاسن خود را به سوی آسمان بلند کرد، و عرضه داشت: بار خداوندا! گواه باش بر این قوم، که تحقیقاً جوانی به جهت مبارزت با ایشان بیرون رفت که از جهت خلقت و از جهت اخلاق، و از جهت گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبر توست، به طوری که ما هر گاه مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم به صورت او نظر می‌کردیم.
بار خداوندا برکات زمین را از آنان باز دار! و آنها را به شدت پراکنده ساز! و میان ایشان شکاف و پارگی سخت را حکم فرما کن! و والیان امور را هرگز از ایشان راضی مگردان! زیرا ایشان جِدّاً ما را به سوی خود دعوت نمودند تا ما را یاری نمایند، و اینک بر ما تاختند و به کارزار پرداخته اند!"
و پس از آن علی روانه شد و حضرت به عمر بن سعد صیحه زد: **مَا لَكَ؟ قَطَعَ اللهُ رَحِمَكَ، وَ لَا بَارَكَ اللهُ لَكَ فِی أمرِكَ، وَ سَلَّطَ عَلَیكَ مَن یَذبَحُكَ بَعدِی عَلَی فِرَاشِكَ كَمَا قَطَعتَ رَحِمِی وَ لَم تَحفَظ قَرَابَتِی مِن رَسولِ اللهِ صلی الله علیه و آله.** ثُمَّ رَفَعَ صَوتَهُ وَ تَلا ﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰٓ ءَادَمَ وَنُوحٗا وَءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ وَءَالَ عِمۡرَٰنَ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ * ذُرِّيَّةَۢ بَعۡضُهَا مِنۢ بَعۡضٖۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾**
"چکار می‌کنی؟! خداوند رَحِم تو را قطع کند و در امورت هیچگاه امری را بر تو مبارک نگرداند، و بر تو بگمارد پس از من کسی را که تو را در رختخوابت سر ببرد، همان طور که رحم مرا قطع کردی و پاس قرابت مرا با رسول خدا رعایت ننمودی! پس از آن صدایش را بلند کرد، و این آیه را تلاوت نمود: ﴿حقّاً خداوند برگزیده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان، آنها ذرّیّه‌ای هستند که بعضی از بعض دگرند (همگی از یک جنس هستند) و خداوند سمیع و علیم است﴾."»

حضرت علی‌اکبر عجیب بوده! مسئله به این نحو بوده است! آخر حضرت سیّدالشّهدا بیایند بر سر حضرت علی‌اکبر و بفرمایند: **«علی الدنیا بعدك العفاء؛**[1] بعد از تو خاک بر سر دنیا»! این یعنی چه؟! یعنی با رفتن تو دیگر همه چیز تمام شده است! دیگر بودنِ در دنیا معنا ندارد! این را به چه کسی می‌گویند؟! هان؟! حالا ما هزاران علی‌اکبر داریم؟! بَه‌بَه!!!

یا اینکه فرض کنید که حضرت بروند سر بدن تکّه‌تکّه شدهٔ برادر با آن وضعیتی که مشاهده می‌کند، یک امام معصوم، امامی که تمام اراده و مشیّت پروردگار به نفس ولایی او تقدیر پیدا می‌کند و نزول پیدا می‌کند، یعنی کل عالم ملک و ملکوت، ما سوی الله دارد به ارادهٔ این امام اداره می‌شود، حالا این امام بیاید سر بدن حضرت اباالفضل و بفرمایند که **«الآن انکَسرظَهری»**![2] قضیه چه بوده؟! یعنی مسئله چه

---

*.سوره آل عمران (۳) آیات ۳۳ و ۳۴.

**. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۰۶.

[2] بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۲.

بوده که امام می‌فرمایند: **«انکسر ظهری»**؛ الآن دیگر آن پشت و پناهی که داشتم، دیگر ندارم! مسئله آسان نیست، یک چیز ساده‌ای نیست، آیا همین سقای دشت کربلا اباالفضل؟! خب سقا بودن درست است و همه چیز در جریان حضرت اباالفضل با بذل جان توأم بوده، ولی آیا فقط همین قضیه که سقّای دشت کربلا اباالفضل؟! قضیّه چه بوده؟ حضرت اباالفضل چه مرتبه‌ای داشته که امام معصوم بفرمایند: **«ألآنَ إنکَسرَ ظَهری و قَلَّت حیلَتی»**؛[1] الآن دیگر پشتم شکست و دیگر امیدم تمام شد، دیگر امید ندارم، دیگر امید به زندگی ندارم، دیگر امید به ادامهٔ حیات ندارم.

موقعیت بالای حضرت حبیب بن مظاهر نزد سیدالشهدا علیه‌السلام

آن از حضرت علی‌اکبر، این از حضرت اباالفضل، آن از حبیب! آیا می‌دانید حبیب بن مظاهر چه کسی بود؟! حبیب بن مظاهر کسی است که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند: (چون

---

[1] همان.

حبیب آمد جلوی حضرت ایستاد که حضرت نماز بخوانند، حبیب جنگ نکرد، ایستاد و جلوی تیرهایی که می‌آمد را می‌گرفت که به حضرت نخورد.) «وقتی که حبیب به روی زمین افتاد، امام حسین دیگر در خودش احساس سستی کرد! احساس ضعف کرد!»[1] البته نه ضعف بدنی، نه! انگار آدم خلاصه ازدست داده باشد آن افراد و مهره‌هایی را که روی آنها حساب می‌کند! حبیب این بوده. قضیهٔ حبیب قضیهٔ عادی نبوده! حالا ما هزاران حبیب دادیم؟! بله؟!!

حالات عابس بن شبیب شاکری در روز عاشورا

عابس بن شبیب شاکری که بود؟!! عابس بن شبیب شاکری کسی بود که وقتی که به‌سمت لشگر رفت، در حالی بود که در همان حال تیر را از پای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیرون کشیدند و حضرت نفهمیدند![2] عابس در آن حال بود! یعنی تیر می‌خورد و نمی‌فهمید! اصلاً نمی‌فهمید! شمشیر می‌خورد و

---

[1] مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السلام، ج ۴، ص ۱۰۳؛ روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۶.

[2] إرشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۱۷؛ حلیة الأبرار، ج ۲، ص ۱۸۰.

نمی‌فهمید! که این یک مرتبهٔ از فناء است که نفس به‌طورکلی قطع علاقه می‌کند! و عابس پهلوان عجیبی بود، کسی نمی‌توانست جلوی او بیاید. به تعبیر مرحوم آقا، «عابس در آن لحظه فانی بوده است» که آن عبارتی را که ظاهراً از امام صادق علیه‌السّلام است که حضرت می‌فرمایند: **«لایَمسّون إلمَ الحَدید»**؛[1] اینها درد آهن را حس نمی‌کردند، این مربوط به بعضی از اصحاب سیدالشهدا است نه همه، عابس بن شبیب شاکری از اینها بود! مسئله این بوده است!

حالا کدام‌یک از اینها پیدا می‌شوند که ما بیاییم برای قضیهٔ عاشورا، ثانی فرض کنیم، ثالث فرض کنیم، رابع فرض کنیم، همه جا را عاشورا کنیم، همه جا را تاسوعا کنیم؟!! این افراد را الآن به من نشان بدهید! نشان بدهید! نمی‌گویم خود اینها، یک‌دهم‌شان را به من نشان بدهید، یک‌صدم‌شان را نشان بدهید! بالأخره نشان بدهید که بیاییم ببینیم دیگر! خب بالأخره ماهم آدم هستیم، ماهم

---

[1] الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۸.

می‌فهمیم، می‌رویم حرف می‌زنیم، می‌رویم صحبت می‌کنیم، می‌رویم محک می‌زنیم که ببینیم خب بالأخره قضیه چیست؟ مسئله چیست؟

در جریان عاشورا فقط یک نفر وجود داشت و او امام حسین علیه‌السلام بود و بس

اینها چه کسانی بودند؟! می‌دانید اینها چه کسانی بودند؟! چند روز قبل از محرّم در خدمت مرحوم حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نشسته بودیم، خدا رحمت کند پدربزرگ ما را، مرحوم حاج آقا معین شیرازی، ایشان هم در آنجا مشرف بودند و قبل از محرّم به ایران مراجعت کردند، بعد از صبحانه که در منزل ایشان نشسته بودیم، مرحوم حاج آقا معین، جدّ مادری ما ـ رحمةالله‌علیه ـ رو کردند به آقای حدّاد و گفتند: «آقا این فقره‌ای که در زیارت اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السّلام هست، این چطور جور درمی‌آید؟!...» مگر ما در زیارت اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السّلام نمی‌خوانیم که **«بأبی انتُم و**

امّی»؟[1] می‌دانید این عبارت یعنی چه؟! یعنی پدر و مادر من فدای شما باد! این زیارت را امام زمان علیه‌السّلام هم می‌خوانند! این زیارت را می‌خوانیم دیگر! در آنجا اگر خداوند توفیق بدهد، وقتی که از زیارت سیّدالشّهدا علیه‌السلام فراغت پیدا می‌کنیم، باید بیاییم درمقابل شهدا: **«السلام علیکم یا أولیاءَ الله و أحِبّائَه، السلام علیکم یا أصفیاءَ الله و أوِدّاءَه...»**[2] این زیارت زیارتی است که امام صادق علیه‌السّلام فرمودند و امام زمان ارواحنافداه هم می‌آیند و این زیارت را می‌خوانند، شکی در این مسئله نیست، همین‌طور عبارات زیارت، ادامه پیدا می‌کند تا می‌رسد به این عبارت که می‌فرماید: **«بأبی أنتم و امّی»**، مرحوم حاج آقا معین رو کردند به آقای حدّاد و گفتند: «آخر چگونه امام علیه‌السّلام بلند می‌شوند و می‌آیند درمقابل این اصحاب و این عبارت را می‌گویند؟! خب این چیز عجیبی است! خیلی عجیب است!» برای ما هم عجیب است، الآن

---

[1] المزار الکبیر، ص ۴۲۵، زیارة الشهداء رضوان الله علیهم؛ إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۵.

[2] إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۳۴.

که من این مسئله را خدمت شما عرض کردم، طبعاً برای همه یک‌هم‌چنین شگفتی پیدا می‌شود! می‌دانید مرحوم حدّاد چه جواب دادند؟!! اینها به مسائل و قضایا معرفت دارند، اینها معرفت دارند. فرمودند:

مگر شما بین اصحاب سیدالشهدا علیه‌السلام و بین سیّدالشّهدا جدایی می‌بینید و فرق می‌بینید و بینونیّت و افتراق می‌بینید تااینکه امام علیه‌السّلام بیاید حساب آنها را از امام حسین جدا کند؟! یك واحد وجود دارد و یك مفهوم و حقیقت واحده در آنجا حاکم است و آن امام حسین است و بس. آن امام حسین، امام حسین است در مزار حبیب بن مظاهر؛ آن امام حسین، امام حسین است در مزار حضرت علی‌اکبر که پایین‌پا دفن است؛ آن امام حسین، امام حسین است در آن جایگاهی که جایگاه همهٔ اصحاب سیّدالشّهدا علیه‌السّلام است و همه در آنجا دفن هستند!

اینها عبارت‌های ایشان (مرحوم حداد) بود. ببینید! این را می‌گویند کسی که امام را شناخته است، این را می‌گویند کسی که [معرفت دارد.] حالا ما چه؟ ما می‌گوییم: امام حسین یک‌طرف، اینها هم یک‌طرف دیگر، حالا اگر شد، اینها را زیارت می‌کنیم اگر هم نشد که خب نشد، زیارت نمی کنیم! اما ایشان نه. و هروقت که مرحوم حدّاد به زیارت سیّدالشّهدا علیه‌السّلام مشرّف می‌شد، می‌آمد درمقابل اصحاب و همین عبارت **«بابی انتم و امی»** را می‌فرمود! عین همین عبارت، و بعد هم سر مزار حضرت حبیب بن مظاهر می‌رفت.

وجود اختلاف مراتب در شهدای کربلا

منتها از نقطه‌نظر سعهٔ وجودی، خود آنها باهم متفاوتند و فرق دارند، چون خود آنها هم دارای

مراتب وجودی و سعهٔ وجودی هستند. من این جمله را غیر از مرحوم حدّاد از کس دیگری نشنیدم، یعنی نشنیدم که هیچ‌کس از افراد، مشابه این مطلب را راجع به قبر بزرگان و اولیای خدا بگوید! ایشان فرمودند:

من هروقت سر مزار حبیب بن مظاهر می‌روم، آن‌چنان مرا می‌گیرد که تا چند لحظه نمی‌توانم از جای خود حرکت کنم!

یک‌هم‌چنین تعبیری! حالا آن «از جای خود حرکت کنم» شاید با یک تعبیر دیگری بوده، یعنی منظور ایشان این بود که با تمام شراشر وجود متوجّه او می‌شوم! این کلام ایشان با آن خصوصیاتی که ما از ایشان سراغ داریم، این چیز کمی نیست! حالا ما چندتا حبیب، این‌طوری داریم؟! ده هزارتا؟! بیست هزارتا؟! صد هزارتا؟! چندتا داریم؟! باید قدری بیشتر فکر کنیم! باید قدری بیشتر تأمل کنیم. باید یک‌خرده به‌خود بیاییم و مطالب را سهل نگیریم، آسان نگیریم.

وجود برداشت‌های غلط نسبت به جریان عاشورا

در قضیهٔ سیّدالشّهدا علیه‌السّلام، مطالب مختلفی گفته شده است: بعضی‌ها گفتند: «اصلاً امام حسین علیه‌السّلام داعیه‌ای نداشته است، قضیّهٔ عاشورا

قضیه‌ای است که خود به خود پیش آمده و حضرت هیچ داعیه‌ای نداشته‌اند.» و حتّی من از بعضی از منبری‌ها در زمان‌های سابق می‌شنیدم که می‌گفتند: «اصلاً امام حسین در واقع از مدینه فرار کرد.»! یعنی با این عبارت: «فرار کرد.»! و اینکه حضرت در هنگام خروج از مدینه این آیه را قرائت کردند: ﴿فَخَرَجَ مِنۡهَا خَآئِفٗا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ ٱلۡقَوۡمِ ٱلظَّٰلِمِينَ﴾،[1] این را هم دلیل بر این می‌گیرند که آنها دنبال حضرت بودند و حضرت دید که اگر بخواهد در مدینه بماند، بالأخره حکومت یزید کار خودش را می‌کند، لذا حضرت از مدینه بیرون آمدند و به‌سمت مکّه رفتند،[2] و در مکّه هم وقتی که شنیدند که آنها می‌خواهند حضرت را اغتیال کنند و ترور کنند، حضرت آن احرام حج را تبدیل به عمرهٔ مفرده کردند و حرکت کردند و کم‌کم آن قضایای کربلا پیش آمد.[3] خب این مطلب غلط است

---

[1] سوره قصص (۲۸) آیه ۲۱.
ترجمه: «موسی نگران از شهر خارج شد و گفت: پروردگارا مرا از شر مردم ستمگر نجات ده.» (محقق)
[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۵.
[3] همان، ص ۶۸.

و صحیح نیست و با آنچه حضرت در سخنانشان و خطبه‌هایشان می‌فرمودند که **«إنّی لم أخرُج أشِراً و لابَطِراً ولامُفسداً و لا ظالماً و انّما خرجتُ لطلَبِ الإصلاحِ فی امةِ جدّی»**[1] و سایر آن عباراتی که داشتند و وصیّتی که به محمّد بن حنفیه کردند[2] و سفیر خود، حضرت مسلم بن عقیل را به کوفه فرستادند،[3] جور درنمی‌آید! خب کسی که بخواهد فرار کند که سفیر نمی‌فرستد و مردم را دعوت به جهاد نمی‌کند! خب همهٔ اینها، مطالبِ خلاف است و این مسائل، صحیح نیست.

لزوم تأمل و تفکر در تمامی جریانات و مسائل مربوط به قیام سیدالشهدا علیه‌السلام

در همین سفر اخیری که دو سه هفته پیش خداوند توفیق داد و تشرّف پیدا کردیم، من در احوال حضرت مسلم بن عقیل علیه‌السلام فکر می‌کردم،

---

[1] تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹. لمعات الحسین، ص ۱۷:
«من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج؛ و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد.»

[2] اللهوف، ص ۶۳.

[3] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۱.

برای من خیلی عجیب بود، خیلی عجیب بود! ببینید اینکه مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بارها می‌فرمودند: «کسی که متّصل به امام علیه‌السّلام باشد و متّصل به ولایت باشد، امور او توسّط آن منبع و سرچشمه به او القاء می‌شود.» [این مطلب، بی‌جهت نیست.] شما کارهای حضرت مسلم بن عقیل را نگاه کنید، تصرفاتش را نگاه کنید، صحبت‌هایی که می‌کند نگاه کنید، تأمل کنید، آخر این قضیّهٔ عاشورا، هر خط آن باید برای ما درس باشد! این‌قدر بر سر و سینه نزنیم و گریه و زاری کنیم، بنشینیم و قدری راجع به این مطالبی که اتفاق افتاده، فکر کنیم، امام حسین شهید نشد که ما مرتب در سرمان بزنیم و گریه کنیم! امام حسین شهید شد که یک‌خرده مغزمان را به‌کار بیندازیم! حضرت برای این شهید شد.

بررسی اعمال و رفتار حضرت مسلم بن عقیل در جریان کربلا و منشأ این اعمال و رفتار

این حضرت مسلم بن عقیل وقتی که هانی بن عروه به او پیغام داد که بیا، من خودم را به بیماری

می‌زنم و ابن زیاد را دعوت می‌کنم، او که برای عیادت من می‌آید، تو بیا در همان جا و کار را تمام کن و دیگر پروندهٔ او را ببند.[1] حضرت مسلم می‌آید و در پشت پستو قایم می‌شود، البتّه ابن زیاد هم آدم جنگجو و شجاعی بود و غلامی هم داشت که بسیار تنومند بود و مثل یک شتر بود! ولی از آن‌طرف هم کسی درمقابل حضرت مسلم بن عقیل نمی‌توانست دوام بیاورد. محمد بن اشعث به ابن زیاد پیغام می‌دهد: «تو خیال می‌کنی مرا به جنگ بقالی از بقال‌های کوفه فرستادی! تو چه فکری می‌کنی؟!! کمک بفرست تا من او را محاصره کنم.» و بالاخره هم با کلک و تقلب بر حضرت مسلم بن عقیل پیروز شدند، چاه کندند و روی آن را پوشاندند و حضرت مسلم در حال گریز و... یک‌مرتبه در آنجا افتاد، همین‌طوری کسی نمی‌توانست او را بگیرد.[2]

حضرت می‌آید و در پشت پستو می‌ایستد و می‌داند ـ به این مطالب توّجه کنیم ـ نه‌تنها حضرت مسلم می‌داند بلکه همه می‌دانند، ماهم می‌دانیم، یک

---

[1] إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۲۵؛ مثیر الأحزان، ص ۳۱.

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۵۷.

نوجوان چهارده و پانزده ساله هم می‌داند که اگر این فرصت ازبین برود، دیگر مانندش پیدا نخواهد شد و باید این فرصت را مغتنم بشمارد و راحت کار ابن زیاد را تمام کند، در وقتی که فقط سه نفرند، یکی خوابیده که هانی بن عروه است و آن دوتا هم که نشسته‌اند و اسلحه‌ای هم ندارند، یک‌مرتبه می‌آید و گردن هر دو را می‌زند، دو نفری که آن دو نفر دشمن جانی و معاند و کافر به اهل‌بیت علیهم‌السلام هستند، و کار را تمام کند و مسئله را برگرداند و با این کار، قضیهٔ سیّدالشّهدا تغییر پیدا کند. یعنی ما الآن که داریم به این مسئله فکر می‌کنیم، قطعاً می‌گوییم که مسئله این است، خب حالا آیا حضرت مسلم که در آن موقع بوده، ایشان یک‌هم‌چنین فکری نمی‌کرد و اوضاع را این‌طور نمی‌دید؟! هان؟! اینجا جاهایی است که ما باید فکر کنیم! مگر کشتن معاند و دشمن امام علیه‌السّلام واجب نیست؟ هان؟ ما اگر در آن موقع بودیم و می‌دانستیم که این عبیدالله بن زیاد آمده و دارد فتنه می‌کند و افراد دارند به کمک او می‌آیند و همه را هم به دور خودش جمع کرده و کوفه را هم

گرفته، خب آیا این سراغ امام حسین نمی‌رود؟! خب این معلوم بود دیگر، روشن بود که می‌رود! حالا اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟! هر جا گیرش می‌آوردیم کار او را تمام می‌کردیم دیگر، این یک چیز واضحی است. مگر واجب نیست؟! خب بله واجب است، به‌حسب ظاهر واجب است. مگر حضرت مسلم، سیّدالشّهدا را دوست ندارد؟ او که تمام وجودش فانی در سیّدالشّهدا است، این‌هم که مسلّم است و قطعاً هم حضرت مسلم می‌داند که مسئله تغییر پیدا کرده، سرنوشت عوض شده و ورق برگشته و روزگار به ضرر او دارد جریان پیدا می‌کند، این را هم می‌دانسته، در این مسئله هم شک نداشته است، پس چرا حضرت مسلم دست به این اقدام نزد؟ چرا؟ همهٔ اینها دو دوتا چهارتا است دیگر، همهٔ این مسائل روشن است، اما چرا دست به این اقدام نزد؟! چرا؟! اگر ما بودیم چه می‌کردیم؟! کار را تمام می‌کردیم. ولی آیا می‌دانید چرا او این کار را نکرد و فرقش با ما در چیست؟ فرقش فقط همین است که او سفیر و نمایندهٔ امام حسین است و ما نمایندهٔ نفْس خودمان هستیم و ما سفارت نفس خودمان را داریم نه سفارت

امام حسین را!

او با خودش این فکر را می‌کند: اگر من این کار را انجام بدهم، آیا مردم نمی‌گویند: این کار، کار ناجوانمردانه‌ای است؟! تو بدون اطّلاع او آمدی این کار را کردی، حالا یا برای امامت کردی یا برای هر کسی دیگر کردی، بالأخره این کاری که انجام دادی ناجوانمردانه است؛ حالا اگر من این عمل را به امامم عرضه بدارم، آیا او مرا تحسین می‌کند یا از من انتقاد می‌کند که چرا انجام دادی؟ ابن زیاد که هنوز کاری نکرده است، آن که هنوز دست به شمشیر نبرده است، آن که هنوز لشگر نفرستاده! علاوهٔ بر این، آن با آرامش در خانه نشسته به خیال اینکه [الآن مهمان است و او را اکرام خواهند کرد.] حالا آیا مهمان را این‌گونه پذیرایی می‌کنند؟! خب بله اگر می‌خواستی او را در خیابان می‌کشیدی و می‌گفتی: ای فلان فلان‌شده، تو داری چه کار می‌کنی؟ او هم می‌گوید: خیلی‌خوب، تو که حالا داری این را می‌گویی بگذار من هم بروم شمشیرم را بردارم و بسم‌الله. اما آیا اینجا [(در این مهمانی)] جای این حرف‌ها است؟! [حالا

اگر حضرت مسلم این کار را می‌کرد و ابن زیاد را ترور می‌کرد،] امام حسین چه می‌کرد؟! او را نقد می‌کرد، نه‌اینکه او را تحسین کند! چه کسی این مطلب را در سر و قلب مسلم بن عقیل انداخت؟ چه کسی انداخت؟ امام حسین انداخت! چرا؟! چون این نائب او است، نائب نباید خلاف کند، اگر خلاف کند، به پای منوب‌عنه می‌نویسند، اگر خلاف کند به پای ارباب و صاحب و مالکش می‌نویسند.

پیاده کردن ارزش‌ها در جامعه، یکی از اهداف امام حسین از قیام عاشورا

این کار حضرت مسلم همان کاری است که امام حسین علیه‌السلام انجام داد، همان کاری را که حضرت با حر بن یزید ریاحی کرد، حضرت با حر بن یزید ریاحی چه کرد؟ بعضی از آن افرادی که با حضرت بودند گفتند: «آقا ما الآن یک ساعته کلک اینها را می‌کنیم، اینها آمدند و تشنه هستند، بسیارخوب، اگر اینها را آب ندهیم، اینها خودشان یک ساعت بعد می‌میرند!» حضرت فرمودند: «چرا به اینها آب ندهیم؟! اینها به مقابلهٔ با ما آمدند که جلوی ما را بگیرند، اما هنوز مسئله‌ای انجام نشده،

تشنه هستند و براساس قانون انسانیّت و شفقت و برادری و هم‌نوعی، اینها بندهٔ خدا هستند، حالا خطاکار هستند، خب باشند! ما چرا خطا کنیم؟!!» ببینید! در حالی‌که همه می‌گویند: «وقت را مغتنم بشمار و کار را تمام کن و سرنوشت را تغییر بده!» امام حسین علیه‌السلام می‌فرمایند: «اغتنام در ما نیست، مقصدِ ما پیاده کردنِ ارزش‌ها است.» حالا رفقا دیگر مطلب را گرفتند. سیّدالشّهدا می‌فرمایند: «ما می‌خواهیم نظامی را پیاده کنیم که در آن نظام، ارزش‌ها ارائه شود»؛ **«ولَكن لِنَرَى المَعالِمِ مِن دينِك**؛[1] معالم دینت را در این نظام ببینی.» حالا آیا در این نظام، بیایم ترور انجام بدهم؟! آیا این ارزش شد؟!!

نه، من به حرّ آب می‌دهم، به لشگریان او آب می‌دهم[2] تااینکه تا قیام قیامت و بعد از قیامت، تا خدا خدایی می‌کند، همیشه ارزش به‌عنوان ارزش محفوظ باشد؛ همیشه راستی و درستی محفوظ

---

[1] تحف العقول، ص ۲۳۹.

[2] الإرشاد، ج ۲، ص ۷۸.

باشد، هیچ‌وقت استثنا نخورد؛ همیشه صفا در آن رتبهٔ خودش باقی باشد، این‌طور نباشد که امروز استثنا بزنیم و فردا دوباره برگردیم! این که صفا نیست، تقلّب است، کلک است؛ دروغ همیشه زشتی خودش را با خود داشته باشد، استثنا نخورد، امروز نه فردا بله؛ و همین‌طور و همین‌طور. این رمز پایداری عاشورا است. این پیام عاشورا را ما باید به ملت‌ها برسانیم! نه‌اینکه امام حسین را کشتند! خب کشتند که کشتند! ۱۴۰۰ سال پیش کشتند، مگر همه را نمی‌کشند؟!! این‌همه کشته شدند، این‌همه مردند! حالا یکی با وبا مرده، یکی با تیفوس مرده، یکی با دیفتری مرده، بالأخره هر کسی باید به شکلی از این دنیا برود دیگر، خب یکی هم با شمشیر از دنیا می‌رود! حالا آیا بزنیم در سرمان که امام حسین را با شمشیر زدند؟! آیا این گریه دارد؟ آیا گریه دارد؟ یا اینکه نه، بیاییم نگاه کنیم و فکر کنیم و ببینیم که این امام حسین برای چه کشته شد؟ برای چه؟ نمایندهٔ او می‌توانست ابن زیاد را ترور کند و او کشته نشود، هان، می‌توانست. اما نه، پس کشته شد برای اینکه ترور نباشد! ببینید! خیلی راحت می‌توانیم قضایا را

در کنار هم قرار بدهیم. حضرت می‌توانست حر را آب ندهد و لشگریان او از تشنگی بیمرند و خودش کشته نشود! می‌توانست. اما حر را آب داد، لشگر را آب داد و این قضیه منجر به آمدن این دو لشگر شد، لشگر سیّدالشّهدا و لشگر حر، و بعد به نینوا رسیدند و در آنجا توقف کردند و این قضایا پیش آمد.

پس امام حسین علیه‌السّلام کشته شد برای اینکه نامردی نداشته باشد، از فرصت سوء استفاده نکند! برای اینکه ارزش‌ها را به ما بنمایاند: **«بُعثتُ لأُتمِّمَ مکارمَ الأخلاق»**؛[1] رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمودند: من مبعوث شدم که بیایم مکارم اخلاق را، یعنی مکرمت اخلاق را، یعنی آن بالاترین درجهٔ از اخلاق را به شما بیاموزم! حالا آن را چطوری بیاموزد؟! باید توسّط فرزندش، امام حسین بیاموزد که وقتی یک جا گیر کردی، در معاملات، در ارتباطات، وقتی که دیدی که حالا وقتش است و شخص مجبور است که به حرفت گوش بدهد، حالا دیگر [تو سوء استفاده نکن و شخص را مجبور به

---

[1] بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰؛ مکارم الأخلاق، ص ۸.

انجام آن معامله و... نکن،] گرچه حق هم با تو است. توجّه کنید! یک وقت حق با آدم نیست، خب در آنجا که دیگر اصلاً بحثی نیست، خب این یک امر حرامی است. نه، صحبت در آنجایی است که حق با انسان است، در اینجا حق با امام حسین است دیگر! آمدند و می‌خواهند او را بکشند دیگر! می‌گویند: «باید با یزید بیعت کنی!» حضرت می‌فرمایند: «خب یزید کیست که من با او بیعت کنم؟![1] این حرف‌ها چیست؟ این خلاف‌ها چیست؟ غلط می‌کند هر کسی که فرض کنید که بخواهد ما را مجبور به این مطالب بکند.» خب در اینجا حق با امام حسین است، در این که شکی نیست و اگر هم حضرت او را می‌کشتند، خب همه می‌گفتند: «چه اشکالی دارد؟! آن (حر با لشگرش) آمده به دفع سیّدالشّهدا و بیعت هم خب حرام است و حضرت هم نباید بیعت کند و حضرت دفعش کردند، خب چه بهتر! اگر بگذارند که حر و لشگرش، خودشان از تشنگی بمیرند، اصلاً نه جنگی می‌شود و نه از این طرف هم کسی

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۳۲.

می‌میرد.» بالأخره در جنگ، چند نفر هم از این طرف کشته می‌شوند دیگر، بنابراین همه یک‌هم‌چنین مسائل و نتایجی را به‌دست می‌آورند، ولی سیّدالشّهدا می‌فرمایند: «من خود را به کشتن دادم تااینکه آن ارزشِ سوء استفاده‌نکردن را به گوش ملت‌ها برسانم.» این مسئله است.

وقتی که یکی می‌آید و شما می‌بینید که نه، حق با شما است، اما حالا او گیر کرده، حالا شما یقهٔ او را می‌گیری که پس باید فلان کار را برای من انجام بدهی تااینکه من این مشکل تو را حل کنم! [اگر این کار را بکنی بدان که] در لشگر یزید هستی، صاف بی‌برو برگرد! یا امام حسین داریم یا یزید داریم، نفر وسط نداریم، گرچه حق هم با شما است! باطل که اصلاً هیچ، صحبتش را هم نمی‌کنیم!

این را چه کسی به ما یاد داده است؟ امام حسین یاد داده است. می‌فرماید: «من این کا را کردم، جانم را هم گذاشتم، خب بفرمایید دیگر! دو دوتا چهارتا، جانمان را گذاشتیم و و و و.»

نشأت گرفتن جریان عاشورا از نفس یک

بنابراین در روز عاشورا، علّت اینکه عاشورا، عاشورا شد، این برای چیست؟ برای این است که مدیر روز عاشورا امام معصوم است. قضیه فقط همین است! آن کسی که دارد عاشورا را اداره می‌کند، مسائل را دارد پیاده می‌کند، آن مسائل از نفس عصمت نشأت می‌گیرد نه از نفس آلوده یا حتّی نفس غیر آلوده ولی به آن مرتبهٔ عصمت مطلقه نرسیده که امام باشد، اگر به آن مرتبه نرسیده باشد، باز قضیه فرق می‌کند. ولی وقتی که امام بیاید، کار حضرت علی‌اکبر می‌شود نمره‌یک، حضرت اباالفضل نمره‌یک، هانی نمره‌یک، مسلم بن عقیل نمره‌یک، همهٔ نمره‌ها بیست بیست بیست. اما اگر امام نباشد نمره‌ها می‌آید پایین‌تر، هفده، شانزده، افراد خوب ولی بالأخره حالا...، چهارده، نمی‌گوییم تجدید هم می‌آورند، خب بعضی‌ها که دیگر تجدید و رفوزه هستند، بعضی‌ها هم می‌شوند منهای بی‌نهایت! سیّدالشّهدا می‌شود به‌اضافهٔ بی‌نهایت، آن می‌شود منهای بی‌نهایت که دیگر حالا بحث آن مسائل نیست. خب این قضیه معلوم است که غلط

است.

کار امام معصوم براساس تفکر امامت است نه براساس مصالح و مفاسد دیگر

بعضی‌ها هم از آن‌طرف، همه چیز را از دیدگاه سیاسی می‌دانند، یعنی هر حرکت امام باید جنبهٔ سیاسی داشته باشد، جنبهٔ مبارزه داشته باشد و جنبهٔ ظلم‌ستیزی داشته باشد براساس همان تشخیصِ ظلمِ خود افراد، و خب در این زمینه خیلی‌ها هستند و تمام حرکت‌های امام علیه‌السّلام را بر این اساس مقایسه می‌کنند و خیلی از آن حرکات را نمی‌پذیرند و قبول نمی‌کنند. این‌هم غلط است. امام علیه‌السّلام که امام است، براساس آن تفکّر امامت، کار انجام می‌دهد: حالا گاهی از اوقات باید اقدام تند باشد، گاهی از اوقات هم باید اقدام کند باشد، گاهی از اوقات هم باید توقّف باشد.

امام صادق علیه‌السّلام در یک روز که روز آخر ماه رمضان بود، منصور دوانیقی حکم به عید فطر کرد، خب حاکم است، ظالم و زورگو است، می‌زند و می‌کشد، سزای هر کسی که بخواهد بر خلافش حکم کند، اعدام است دیگر! قاضی هم که دیگر

ماشاءالله به‌اندازهٔ کافی هست و پرونده هم که بله! درست می‌کنند و فلان و اعدام! تمام شد و رفت. عید فطر را اعلام کرد و حضرت را دعوت کرد که حضرت بیاید اینجا چون امروز روز عید است. حضرت رفتند و نشستند و روزهٔ خود را خوردند. امام صادق علیه‌السّلام روز سی‌ام ماه رمضان، روزهٔ خود را خوردند. تعجب هم ندارد. من می‌بینم که رفقا تعجب می‌کنند! روزهٔ واجب را خوردند دیگر! همین امام! وقتی که از آن مجلس بیرون آمدند، همان‌طوری‌که ما تعجب کردیم، آنهایی هم که دور حضرت بودند، آنها هم تعجب کردند! توقع داشتند که حضرت به منصور بگوید که نه‌خیر امروز روز آخر ماه رمضان است و تو بیخود می‌کنی، تو غلط می‌کنی که یک‌هم‌چنین حرفی را بزنی! مگر احکام را از خانهٔ عمه‌ات آوردی که حالا بخواهی کم و زیاد کنی و...؟! امروز روز آخر ماه رمضان است و مسئله به هر جا که می‌خواهد برسد، برسد! گفتند که «یابن رسول الله شما روزهٔ خود را خوردید، شما که خودتان به ما گفتید: امروز روز آخر ماه رمضان است!» حضرت فرمودند: «بله، گفتم: امروز روز

آخر ماه رمضان است.» گفتند: «پس چرا خوردید؟!» حضرت فرمودند: **«لأن أُفطِر یوماً و أقضی یوماً خیرٌ من أن یُضرَب عُنقی»**؛ پس خدا تقیه را برای چه موقعی آورده است؟! اگر یک روز را افطار کنم و درقبالش روز دیگری را قضا کنم، این بهتر است از اینکه گردنم زده شود.[1]

خب وقتی که منصور دارد گردن می‌زند و منتظر یک بهانه از امام صادق است تااینکه خیال خودش را

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۸۳:

«عَن دَاوُدَ بنِ الحُصَینِ عَن رَجُلٍ مِن أصحَابِنَا عَن أبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السلام: أنَّهُ قَالَ: "وَ هوَ بِالحیرَةِ فی زَمَانِ أبی‌العَبَّاسِ **إنّی دَخَلتُ عَلَیهِ وَ قَد شَكَّ النَّاسُ فی الصَّومِ وَ هوَ وَ اللهِ مِن شَهرِ رَمَضَانَ فَسَلَّمتُ عَلَیهِ" فَقَالَ: یَا أبَاعَبدِاللهِ أصُمتَ الیَومَ؟ فَقُلتُ: "لَا وَ المَائِدَةُ بَینَ یَدَیهِ" قَالَ: فَادنُ فَكُل قَالَ: "فَدَنَوتُ فَأكَلتُ قَالَ وَ قُلتُ الصَّومُ مَعَكَ وَ الفِطرُ مَعَكَ"** فَقَالَ الرَّجُلُ لِأَبِی‌عَبْدِاللهِ علیه‌السلام: تُفْطِرُ یَوْماً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ: **"إی وَاللهِ أن أُفطِرَ یَوماً مِن شَهرِ رَمَضَانَ أحَبُ إلَیَ مِن أن یُضرَبَ عُنُقی".»** امام شناسی، ج ۱۷، ص ۲۸۵:

«کلینی با سند متّصل خود از حضرت ابوعبدالله امام صادق علیه‌السّلام در زمان ابوالعباس سفّاح در هنگامی که وی را به حیره آورده بودند روایت می‌کند که فرمود: "من وارد بر او شدم در حالی‌که مردم در روزه شک داشتند، ـ و آن روز سوگند به خداوند از شهر رمضان بود ـ من بر او سلام کردم. او گفت: ای أباعبدالله! آیا امروز را روزه گرفته‌ای؟! گفتم: نه! و غذا در برابر او بود. گفت: پس نزدیک بیا و تناول کن! حضرت فرمود: من نزدیک شدم و غذا خوردم، و به او گفتم: روزه واجب است آن روزی را که تو روزه می‌داری! و خوردن روزه واجب است آن روزی را که تو می‌خوری!"

آن مرد راوی به حضرت علیه‌السّلام عرض کرد: آیا تو روزی را که مُسَلَّماً از شهر رمضان می‌باشد روزه خودت را می‌شکنی و غذا می‌خوری؟! حضرت فرمود: "آری سوگند به خدا اگر من یک روز روزه ماه رمضان را بخورم، نزد من پسندیده‌تر است از آنکه گردنم زده شود"!»

از وجود امام معصوم راحت کند، امام صادق باید چه‌کار کند؟ آیا باید بایستد و بگوید بیا بزن؟! الآن بعضی‌ها هستند که می‌گویند: «عیب ندارد بیاید بزند، بزند، چه اشکال دارد؟!» خب اگر راست می‌گویی، خودت برو تا گردنت را بزنند! اگر تو بودی که از اول تا آخر سال را می‌خوردی نه فقط همان یک روز خاص را! حالا به امام صادق که می‌رسد می‌گویی: نه، باید بگذارد که گردنش را بزنند و روزه‌اش را نخورد!

هستند، یک‌هم‌چنین افکار نفهمی هم وجود دارد!

لزوم عمل برطبق دستور خداوند متعال

حضرت می‌فرمایند که «وظیفهٔ ما اطاعت از دستور الهی است.» هان! این کاری که امام صادق می‌کند، آسان‌تر از کاری که سیّدالشّهدا کرد نیست! مثل هم است. امام صادق دارد یاد می‌دهد که انسان باید مطیع باشد، خدا می‌گوید: من روزهٔ روز سی‌ام ماه رمضان را واجب کردم، اما در کجا؟ در جایی که ضرری متوجّه نفْس یا متوجّه عِرض نباشد. در آنجایی که لطمه‌ای متوجّه نفْس است، در آنجا شما

روزه را بخور، مثل اینکه مریض هستی. بعضی‌ها هستند مقدس‌بازی درمی‌آورند، معدهٔشان ناراحتی دارد، یا زنی هست که این باردار است و با روزه گرفتن، به جنین او صدمه می‌رسد، اما می‌گوید: «من دلم نمی‌آید که روزهٔ ماه رمضان را نگیرم.»! خب تو غلط می‌کنی، مگر دست خودت است؟! دلم نمی‌آید یعنی چه؟! معده‌ات ناراحتی دارد و باید روزه‌ات را بخوری، خدا از تو این را خواسته، مگر تو از پیش خودت وجوب روزه را آوردی؟! مگر از پیش خودت آوردی؟! می‌گوید: «آخر اینها روزه می‌گیرند، حالا من چطور می‌توانم نگیرم؟!» مگر از پیش خودت آوردی؟! باید آنچه را دستور دادند، طبق همان عمل کرد، نه از اهل‌بیت علیهم‌السلام جلو افتاد و نه عقب افتاد! خدا برای ما عمری را تعیین کرده است، یک وقتی را تعیین کرده است، ما باید این وقت و این عمر را به اطاعت بگذرانیم، صحبت این است. نباید سرِ خود و از پیش خود، کار انجام بدهیم. می‌گویند: بکن، بکن؛ نکن، نکن؛ بایست، بایست؛ بنشین، بنشین. این آن پیام سیّدالشّهدا در

روز عاشورا است. قضیه این است، ولیکن ما می‌دیدیم که نه، اشتباه می‌کنند.

پایبندی به صلح و تعهد امام حسن علیه‌السلام، علت عدم قیام امام حسین علیه‌السلام در زمان معاویه

همین سیّدالشّهدا علیه‌السلام با آن روحیه‌ای که دارد، با آن نفس ابیّه‌ای که دارد، با آن مناعتی که دارد، با آن حرّیتی که دارد، ده سال به معاویه چیزی نمی‌گوید و علیه معاویه اقدام نمی‌کند، با اینکه به یک لحظه از حکومت معاویه راضی نیست و آن را برنمی‌تابد، ولی امام است، نمی‌گوید آنچه بین معاویه و بین برادرم بوده، به من چه ربطی دارد؟! من که برادرم نیستم، او در آن موقع صلاح دیده و آمده این پیمان را امضا کرده، گرچه معاویه زیرپا گذاشته،[1] ولی حالا زمانه سپری شده است، الآن من امام هستم، الآن مسائل و حکم به‌دست من است، من آنچه را برادرم گفته انجام نمی‌دهم و نسبت به تکلیف خودم قیام می‌کنم! اما حضرت این را نمی‌گوید، حضرت

---

[1] الإرشاد، ج ۲، ص ۱۴.

چه می‌فرماید؟ حضرت می‌فرماید: «آن چه را برادرم به‌عنوان امامِ معصوم متعّهد و ملتزم شده است، من‌هم چون امام معصوم هستم باید متعّهد بشوم.» این پیام امام حسین است، چون من‌هم امام معصوم هستم دیگر. امام مجتبی علیه‌السلام که نفرمود تا وقتی که من زنده هستم، عهدنامه این بود که تا وقتی که معاویه زنده است. و الآن هم معاویه زنده است. اگر می‌فرمود: تا وقتی که من زنده هستم، خب، بسیارخوب، حضرت می‌فرمود: خب الآن برادر من شهید شده و از دنیا رفته است، حکم و ولایت به من رسیده است و من برطبق تشخیص خودم علیه دستگاه جائره قیام می‌کنم! خب این یک مطلبی است. اما چون امام مجتبی علیه‌السّلام این مسئله را منوط به حیات معاویه کرده است و معاویه هم الآن زنده است، امام حسین دیگر نمی‌تواند صحبت کند، چون آن عهدنامه را امام معصوم امضا کرده است، امام معصوم متعّهد شده است و ملتزم شده است. خب وقتی که معاویه به درک واصل شد، دیگر آن تعهد هم طبعاً ازبین می‌رود. طبق تعهد خود معاویه،

حکومت و خلافت بایستی که به آن جایگاه اصلی خودش برگردد، اما می‌آید در آنجا کلک می‌زند، حقّه‌بازی می‌کند و فرزندش یزید را می‌آورد، اینجا امام حسین می‌آید می‌ایستد، نه، ما این را نداشتیم و مطلب هم به هر جا که می‌خواهد برسد، برسد.

لزوم معرفت و متابعت از امام معصوم

من در همان زمان سابق، بعد از انقلاب یادم هست وقتی که عاشورا شده بود، بعضی از این افراد می‌گفتند که «همه بیایید تظاهرات کنید و مرد و زن در خیابان‌ها بیایید، ما نمی‌گوییم که عزاداری نکنید، عزاداری کنید ولی این عزاداری با تجمع و تظاهرات باشد.»! این چیست؟ این همین است، مسائل را از دیدگاه سیاسی نگاه‌کردن است، یعنی آنچه را ما از جریان عاشورا فهمیدیم، فقط سیاست است، چیز دیگری نیست. در حالی‌که در جریان عاشورا، متابعت از ولایت و معرفت ولیّ و امام علیه‌السلام، مورد نظر است. روی این حساب، خلاصه ما باید نسبت به عاشورا دیدگاه دیگری داشته باشیم، حساب و کتاب باید فرق بکند.

لزوم عدم استفاده از شیرینی و نقل و...

در ایام محرم و صفر

خب دیگر وقت گذشته است، ولی بنده از باب تذکّر نسبت به بعضی از مسائل، چند مطلب را هم راجع به کیفیّت عزاداری و برگزاری این مجالس و هم راجع به مستمعین که از بزرگان شنیدم و در تجربهٔ شخصی خود، اینها را مشاهده کردم، خدمت رفقا عرض می‌کنم.

ببینید علیٰ کلّ‌حال ماه محرّم، ماه غم و اندوه است و این مسئله همراه با مصیبت بوده است. آن مطالبی که راجع به مرحوم حدّاد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هست، آن مسائل در آن عوالم و حالات، جایگاه خودش را دارد و همان مطالب باعث می‌شود که وقتی انسان به داستان سیّدالشّهدا و حضرت اباالفضل و حبیب و داستان اسرا و حضرت زینب و امثال‌ذلک نگاه کند و آن جریانات را ببیند، قلبش جریحه‌دار بشود و دیگر نتواند آن خوشی و خنده و شادی که در غیر از این ایّام و در غیر از این اوقات بود، آنها را در این ایّام هم انجام بدهد. لذا وقتی که از مرحوم آقا سؤال می‌کردند که «آقا آیا ما در ایّام

محرم و صفر می‌توانیم عقد کنیم؟» ایشان می‌فرمودند که «عقد که اشکال ندارد، عقد که عبادت است، ولی شیرینی نیاورید، خنده نکنید، کف نزنید، این کارها را نکنید که این کارها مربوط به شادی‌های عادی است.» و خود ایشان هم می‌فرمودند که «رفقا در ایّام محرم و صفر شیرینی نگیرند و آجیل نگیرند و برای مهمان نیاورند، و عزاداری باید مشخّص باشد، در منازل پردهٔ سیاه گذاشته شود، حال و هوای مجلس تغییر پیدا کند.» البتّه نه آن مقدار که دیگر خیلی سیاهی و... باشد که بخواهد قدری صورت افراطی به خود بگیرد، همین قدر که مشخص باشد که حال و فضای مجلس، فضای عزا است، این مقدار کفایت می‌کند. خیلی هم سیاه کردن خوب نیست و مناسب هم نیست.

لزوم بیان مطالب و مرام و سیرهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام در مجالس عزاداری حضرت

در مجلس عزا، صحبت‌هایی که می‌شود و مطالبی که مطرح می‌شود، اینها باید فقراتی باشد که از سیّدالشهّدا علیه‌السّلام رسیده و روی این فقرات

صحبت بشود، باید مقتل خوانده بشود، ریزه‌کاری‌هایی که در تاریخ و در حرکت سیّدالشّهدا و اصحاب وجود داشته، آنها بایستی که بیان شود تااینکه بالأخره ما بفهمیم که باید چه‌کار بکنیم، روش خود را با همین آموزه‌ها ترسیم کنیم. بالأخره باید از یک جا یاد بگیریم دیگر، بالأخره باید آموزگاری داشته باشیم، کدام معلم بهتر از جریان کربلا؟ کدام آموزگار برای ما بهتر از سخنان حضرت و اصحاب حضرت؟

لزوم استفاده از اشعار محیی و پرهیز از اشاعر موهون و سخیف

اشعاری که انتخاب می‌شود، چه در دسته‌جات و چه در مجالس، این اشعار باید اشعار زنده کننده باشد نه‌اینکه فقط حزن‌آورِ تنها باشد و فقط و فقط بخواهد آن جنبهٔ مصیبت مورد توجّه باشد! مخصوصاً دسته‌جات عزاداری که اینها بیرون می‌آیند، اینها اشعاری که انتخاب می‌کنند، باید اشعاری باشد که بخواهند پیام عاشورا را برسانند. پرداختن به بعضی از نوحه‌هایی که اینها موهن است و مقام و موقعیت بزرگان را پایین می‌آورد، اصلاً شاید گفتن آنها حرام

باشد! آخر کجا امام حسین با آن مقام و عظمت باید یک‌هم‌چنین تقاضا و مسائلی داشته باشند؟

حرمت استفاده از طبل و عَلَم در دسته‌جات عزاداری

حرکت دسته‌جاتِ عزاداری نباید با طبل و شیپور و امثال‌ذلک باشد، در عزاداری، طبل نداریم! طبل زدن حرام است. یک طبل داریم که آن طبلِ حرب است که در آنجا اشکالی ندارد که طبلِ حرب باشد، ولی در دسته‌جاتِ عزاداری، طبل برای چه؟! نی برای چه؟! قره‌نی برای چه؟! ساز برای چه؟! اینها برای چیست؟! همهٔ اینها اشکال دارد!

علم‌هایی که در عزای سیّدالشهّداء می‌برند و این علم‌ها علامت صلیب است، تمام اینها حرام است.

حرمت سلب آسایش و آرامش از مردم

عزاداری که می‌شود، این عزاداری باید مخلّ به آرامش ساکنین نباشد، نباید دیروقت در خیابان‌ها آمد و طبل زد! نباید با این بلندگوهای با صدای بلند حرکت کرد و آرامش را از اجتماع و از مردم گرفت، در این خانه‌هایی که در کنار خیابان‌ها هست، در این بیمارستان‌ها، مریض خوابیده، امام حسین که نیامده

شهر را به‌هم بریزد! خب چه شده؟! عاشورا شده که شده! برای چه شهر را به‌هم می‌ریزید؟! برای چه باید در محله‌ها تا ساعت یک و دو نصفه‌شب مردم بگویند و بخندند و داد و بیداد کنند؟! باید متوجّه بود که در این منازل، مریض وجود دارد، در این منازل، بچهٔ شیرخوار هست، امام حسین برای احیای ارزش‌ها آمده نه‌اینکه بیایم و بزنیم و همه چیز را درب و داغون کنیم!

در جریانی، قضّیه‌ای اتفّاق افتاد و مرحوم علامه طباطبائی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به طهران آمدند، خب سر و صدا بود و آسایش ایشان در آن کوچه سلب شده بود. ما با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ برای دیدن ایشان به منزل داماد ایشان، مرحوم قدّوسی که منافقین او را شهید کردند، رفتیم، مرحوم آقا به ایشان فرمودند که «آقا چه شد؟» مرحوم علامه فرمودند: «آقا ما را بیرون کردند! من دیگر نمی‌توانستم در آنجا بمانم!» یعنی موقعیّتی پیش آمد که ایشان بدنشان لرزهٔ شدید گرفته بود! یکی از آقایان که در آنجا بودند و می‌رفتند و می‌آمدند، پیغام

داده بود و گفته بود: (با این عبارت) «اگر نمی‌خواهد، خب برود.»!

امام حسین علیه‌السلام آمد که ارزش‌ها را احیا کند! نیامد که همهٔ مملکت را به‌هم بریزد! بزنید و داد و بیداد و...! خب چه خبر شده است؟! قضیه چیست؟! خب مردم می‌خواهند زندگی کنند، بچهٔ شیرخوار هست، مریض هست. ما به این مسائل مکلّف نیستیم.

اشعاری که گفته می‌شود این اشعار نباید اشعار موهن باشد، نباید افراط بشود، نباید اغراق بشود، حسین‌اللهی و... چیست؟ همهٔ اینها کفر است و گویندگانش را باید تعزیر کرد، باید شلاق زد، باید خجالت بکشند، باید مرتبه محفوظ باشد! هر چرند و خزعبلاتی را که نباید گفت! «ما حسین‌اللهی هستیم، هر کسی هرچه می‌خواهد باشد!» تو غلط می‌کنی که حسین‌اللهی باشی، باید تو را اعدامت کرد اگر بخواهی بر این مطالب بمانی! ضوابط باید محفوظ باشد. «حسین‌اللهی» یعنی چه؟ «ما همین هستیم» یعنی چه؟! و تعجب است که چطور این‌گونه افراد، در این‌گونه مطالب از بعضی از

حمایت‌ها هم برخوردار هستند! مثل اشعاری که راجع به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گویند و مطالبی که هر کسی هرچه به نظرش می‌آید می‌گوید که «خدا به پیغمبر گفت: "ای رسولِ من، اگر می‌خواهی نباشی هم نباش، من علی را دارم". »! عجب! عجب! «می‌خواهی نباشی نباش»! اینها چه کسانی هستند و از کجا آمده‌اند؟! از کدام غاری فرار کردند و آمدند دارند این مسائل را این‌طور مطرح می‌کنند! افتخار امیرالمؤمنین این بود که تربیت شدهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است، افتخار امیرالمؤمنین این بود که فرمود: **«أنا عبدٌ مِن عبید محمّد»**.[1] این کسانی که این مزخرفات را می‌گویند، بویی از تشیّع نبرده‌اند! بویی از ولایت نبرده‌اند!

آن آقا از آن‌طرف درمی‌آید و می‌گوید: «این حرف را اگر امام سجّاد هم بزند، بزند، ما که قبول نداریم.»! تو غلط می‌کنی که حرف امام سجّاد را قبول نکنی. تو چه کسی هستی که حرف امام سجّاد

---

[1] الکافی، ج ۱، ص ۹۰. آیین رستگاری، ص ۱۲۶: «من یک بنده‌ای از بندگان محمّد هستم.»

علیه‌السلام را قبول نکنی؟! خاک بر سر تو که یک‌هم‌چنین حرفی را داری می‌زنی و خیال می‌کنی حالا یک داد و بیدادکردن و نعره‌زدن و...، محبت تو را به اهل‌بیت علیهم‌السلام می‌رساند؟! احمق! «امام سجّاد هم بگوید، بگوید، ما که قبول نمی‌کنیم.»!! عجب! باید جلوی این حرف‌ها گرفته شود، باید جلوی این تندروی‌ها گرفته شود، باید به شدّت جلوی این اهانت‌ها به مکتب اهل‌بیت گرفته شود.

می‌گویند: «اگر ما این‌طور نوحه نخوانیم، این‌طور نکنیم، جوان‌ها نمی‌آیند.»! خب نیایند که نیایند، شما داری مرتبهٔ امام را پایین می‌اوری به‌خاطر اینکه دوتا جوان بیایند، آن دوتا جوان می‌آیند، تو برو درست صحبت کن، تو برو درست عزاداری کن، تو برو درست نوحه تنظیم کن. این حرف‌ها چیست؟!

لزوم یکنواخت بودن مجالس عزاداری و پرهیز از طبقه‌بندی کردن افراد شرکت کننده در مجلس

مجالس اهل‌بیت علیهم‌السلام و مجالس عزا، همه باید یکنواخت باشند، اگر قرار است بنشینند، همه باید بنشینند نه‌اینکه یکی سکو داشته باشد و

عدهّای هم در کناری بنشینند و بقیّه وسط روی زمین بنشینند! دو قسم کردنِ مجلسِ امام حسین غلط است و نباید دو قسم باشد! این جدا کردن از امام حسین علیه‌السلام است. تو که می‌آیی کنار می‌نشینی، افرادی که می‌آیند کنار می‌نشینند و افرادی که [روی صندلی می‌نشینند] خودشان آمدند با دست خودشان، خودشان را از امام حسین جدا کردند! این کار یعنی چه؟ یعنی آنها یک دسته هستند برای عزاداری و ماهم کنار هستیم.

مجلس باید مجلس واحد باشد، ما در مجلس امام حسین، بلندی و کوتاهی و فراز و نشیب نداریم! اگر قرار است که سینه بزنند، همه باید سینه بزنند، استثنا ندارد که یکی بزند، یکی نزند، یکی کم بزند، یکی زیاد بزند؛ اگر قرار است که بلند شوند، خب همه باید بلند شوند، چه اشکال دارد که همه بلند شوند و سینه بزنند؟! چرا باید این‌طور (دو قسم) باشد؟!

در زمان شاه بعضی‌ها بودند که مجلس می‌گرفتند و دور مجلس، صندلی می‌چیدند، بعضی‌ها می‌آمدند

و می‌رفتند روی صندلی می‌نشستند و حساب خودشان را از بقیّه جدا می‌کردند و بقیه هم خب روی زمین و وسط مجلس می‌نشستند. یک دفعه ما با مرحوم آقا در یکی از این مجالس رفتیم، خدا رحمت کند، یکی از افراد در خیابان پایین‌تر از منزل ما در خیابان صفی‌علی‌شاه بود، مجلسی داشت، خودش آدم خوبی بود ولی به‌خاطر بعضی از [موقعیت‌های] پدرش از دولتی‌ها هم به مجلسش می‌آمدند، دور مجلس صندلی بود، ما با مرحوم آقا رفتیم و در وسط مجلس نشستیم. آن صاحب مجلس که معمّم هم بود آمد و گفت: «آقا بفرمایید روی صندلی بنشینید!» مرحوم آقا فرمودند: «نه‌خیر، ما همین جا می‌نشینیم.» بقیه هم از همین دولتی‌ها و غیر دولتی‌ها، از اساتید دانشگاه هم بودند که حالا آنها عارشان می‌آمد بیایند جلوی افراد بنشینند، دیگر همان کنار روی صندلی نشسته بودند و من دیدم که حتی بعضی از آنها هم با کفش نشسته بودند! خودم دیدم! یک واعظی هم صحبت می‌کرد ـ خدا رحمتش کند، مثل اینکه به رحمت خدا رفته است ـ وقتی که از مجلس بیرون آمدیم، ایشان رو

کردند به همان شخص صاحب مجلس و فرمودند: «مجلس سیّدالشّهدا دو رتبه ندارد، یک رتبه دارد! شما صندلی‌ها را جمع کنید.» و او هم گفت: «چشم، چشم!» و صندلی‌ها را جمع کرد، خدا بیامرزدش. شنیدم که به رحمت خدا رفته است. فردا یا پس‌فردایش که از مسجد برمی‌گشتیم، شخصی در راه آمد و گفت: «من از طرف فلانی پیغام آوردم و آمدم که بگویم امتثال امر شد.» مرحوم آقا فرمودند: «خیلی سلام من را به ایشان برسانید و بگویید: إن‌شاءالله مورد قبول حضرت است.» آن مجلس مورد قبول حضرت است نه مجلسی که دو قسم و سه قسم و چهار قسم باشد، نه، آن مورد قبول حضرت نیست.

لزوم حاکم بودن وزانت و سنگینی بر مجالس عزاداری و پرهیز از داد و بیدادهای تصنعی

در مجلس امام حسین علیه‌السّلام، عزاداری باید به‌نحوی باشد که قضیه از صورت عادی خارج نشود، نباید داد و بیداد تصنّعی باشد، نیاز به داد و بیداد نیست. حالا شخصی از خود بی‌خود می‌شود و

ناله‌ای می‌کند، صدایش را بلند می‌کند، خب آن اشکال ندارد. امام صادق علیه‌السّلام هم در آن حدیث می‌فرمایند: **«اللهمَّ ارحَم هذهِ الصَرخَة؛**[1] خدایا این صرخه، این ناله و فریادی که می‌آید، این را مورد رحمت قرار بده!» اما آیا خود ائمّه علیهم‌السلام هم در همهٔ مجالسشان داد می‌زدند؟ نه، عادی گریه می‌کردند. خب بله، گاهی اوقات هم صدایشان به‌نحو متعارف شنیده می‌شد، اما اینکه آدم داد بزند و فلان کند، اینها صحیح نیست، اینها درست نیست. بایستی که آن متانت و وزانت محفوظ باشد تااینکه انسان بیشتر استفاده کند.

وعّاظی که صحبت می‌کنند، باید بدانند که طرفشان امام حسین است! نباید اسمی از کسی بیاورند که فلان آقا هم در مجلس ما حضور دارند، خب دارند که دارند! یعنی چه اسم می‌آوری؟ صاحب مجلسِ امام حسین، امام زمان علیه‌السّلام است.

خدا رحمت کند مرحوم آقای حلبی را، ایشان در

---

[1] الکافی، ج ۴، ص ۵۸۳:
«وَ ارحَمِ الصَّرخَةَ الَّتی کَانَت لَنَا.»

دهۀ عاشورا، صبح‌ها در مسجد قائم منبر می‌رفتند، هر سال مرحوم آقا ایشان را دعوت می‌کردند، البته بنده عرض نمی‌کنم که همۀ مطالبشان هم درست بود، نه، مطالب اشتباه هم در صحبت‌هایش بود، حتّی مرحوم آقا هم در بعضی از اوقات به ایشان تذکراتی می‌دادند، حالا چه کسی اشتباه نمی‌کند؟! روز اوّل مجلس، ایشان حسابش را تسویه کرد، گفت: «آقایان! مجلس نه به عِدّه است و نه به عُدّه و نه به افراد و کمیّت است، آنچه در مجلس لازم است، اخلاص و صدق و صفا است.» خب خیلی هم نمی‌آمدند، پنجاه نفر، شصت نفر، هفتاد نفر، دیگر از اواسط دهه، کم‌کم افراد زیاد می‌شدند. آن محلّه هم که مسجد قائم در آنجا بود، اصلاً مسلمان نیستند و اکثراً مسیحی‌نشین و... هستند، لذا افرادی که می‌آمدند اکثراً برای خود آن محل نبودند و از جاهای دیگر می‌آمدند، کسبه‌ای بودند که منازلشان جای دیگری بود و صبح‌ها همّت می‌کردند و می‌آمدند. از جمله مطالبی که ایشان می‌گفتند و خیلی هم [به‌جا و صحیح بود، این بود که می‌گفت: «صاحب مجلس،

نه بندهٔ حلبی هستم و نه حضرت آیةالله طهرانی هستند، بلکه صاحب مجلس، فرزند سیّدالشّهدا، حضرت بقیةالله هستند.» و راست هم می‌گفت، صاحب مجلسِ امام حسین، امام زمان علیهماالسلام است نه آن کسی که در خانه‌اش جلسه انداخته، نه آن کسی که بانی شده، نه آن کسی که پرچم زده است، آنها که صاحب مجلس نیستند، آنها افراد عادی هستند، وسیله هستند، واسطهٔ برای برقراری هستند، صاحب مجلس کیست؟ صاحب مجلس فقط یکی است و او امام زمان ارواحنافداه است و بس. بنابراین دلیلی ندارد که انسان مصداق تعیین کند، دلیلی ندارد که حالا انسان اسم ببرد، دلیلی ندارد که چون فلان آقا مثلاً در منزلش جلسهٔ روضه انداخته، انسان بگوید که خداوند بانی را چه کند و بر عزت و احترام او بیفزاید و خداوند سایهٔ او را [مستدام بدارد و...!] اینها چیست؟! این حرف‌ها چیست؟! این مطالب چیست؟

یک بنده‌خدایی در مکّه، روز هفتم ذی‌حجه منبر رفته بود، از بعثهٔ یکی از آقایان که فوت کرده است، راجع به امام باقر علیه‌السلام صحبت کرد و خلاصه

بعد هم بله، خداوند سایهٔ مبارک [آقای فلان را مستدام بدارد و...،] از این عبارت‌های زیراکس و کپی شده‌ای که بله، در جیب هر کسی یکی دو صفحه‌ای وجود دارد و هر جا برطبق مقتضا بیان می‌شود! بعد هم گفت: «ما خیلی سعی می‌کنیم که اخلاص داشته باشیم.» آیا این اخلاصت بود؟! این اخلاصت بود؟! مجلس امام باقر به آقای فلان، چه ارتباط دارد؟! حالا بعثهٔ او مجلس گرفته است، تو هم رفتی صحبت کردی، خب برای چه اسم می‌آوری؟! چرا اسم فلان کس دیگر را نمی‌آوری؟! خب بعثه که الحمدلله ماشاءالله زیاد است، چهل پنجاه‌تا اینجا و آنجا وجود دارد، به جای اینکه فرض کنید که بگویی این آقا فلان است، إن‌شاءالله خدا بر طول عمر او بیفزاید، بگو فلان آقایی که آنجا است، إن‌شاءالله خدا بر طول عمر او بیفزاید، چرا اسم او را نمی‌بری؟! هان، چون پاکت از این طرف است! خب حالا اگر فردا برود آنجا، آن آقا بالا می‌رود، پس‌فردا آن درجات بالا می‌رود، بالأخره همین است دیگر! همهٔ اینها غلط است، اینها صحیح نیست. اگر

می‌خواهید اسم بیاورید، باید از امام زمان اسم بیاورید، مجلس برای جدّ او است. صاحب مجلس، امام زمان است! والسّلام و تمام! همین. آن‌وقت این مجلس می‌شود مجلس آزاد، مجلس با صدق. نه‌اینکه آن کسی که بالای منبر می‌رود، همه‌اش در فکر این است که چطوری مطالب را بچیند، بچیند، بیاید، بیاید تا به آقایان ختم شود! نه، آن‌وقت دیگر در این مجلس نور نیست، دیگر صاحب مجلس، امام زمان نیست، صاحب مجلس، بنده هستم! بنده و امثال بنده می‌شویم صاحب مجلس!

وظیفهٔ مبلّغ فقط احیای دین است و نباید به فکر چیز دیگری باشد

و از مسائلی که منبری باید بداند این است که منبری بداند طرفش کیست، طرفش امام زمان است. صحبتی که می‌کند، نباید به‌خاطر عوضی باشد، و اگر هدیه و عوضی را دریافت می‌کند باید بداند که این عوض از ناحیهٔ حضرت آمده است، دیگر نباید آن را بشمرد. مگر کسی هدیهٔ حضرت را می‌شمرد که ببیند هزار تومان است یا نهصد تومان است؟! اینها چیزهایی است که ما باید خودمان را با این اخلاق

عجین کنیم.

خدا رحمت کند، جدمان مرحوم حاج آقا معین، منبر می‌رفتند. یک روز مرحوم حاج هادی ابهری که خب معهود رفقا است و رفقا کم و بیش از حالاتش خبر دارند، به مرحوم حاج آقا معین توصیه می‌کند که:

منبر که می‌روی، آن وجهی را که به شما می‌دهند، آن را نشمر و همه را هم داخل یك جیب بریز. مثلاً فلان مجلس که می‌روی و یك هدیه داده می‌شود و بعد به مجلس دیگری می‌روی و هدیه می‌دهند، اینها را داخل یک جیب بریز که قاطی شود که وقتی شب می‌آیی نفهمی که هدیهٔ فلان مجلس، مقدار و کمیّتش چقدر بوده است!

این خیلی حرف است!!

یک دفعه مرحوم آقا حاج معین برای ما این قضایا را می‌گفت و می‌خندید، البته یک توصیهٔ دیگری هم کرده بود و ایشان می‌گفت: «من به آن توصیه عمل نمی‌کردم» که البته گفتن ندارد! ایشان می‌گفت:

منزلی بود که مربوط به یک مخدّره و خانم خیلی عفیفه‌ای بود، روز سوم یا پنجم ماه همسایه‌ها را جمع می‌کرد و در منزلش یك ذکر مصیبتی داشت و من از میدان امام حسین به آنجا می‌رفتم. (مثل اینکه من این قضیه را به رفقا گفتم ولی حالا دوباره تکرار می‌کنم، این قضیه برای چهل، چهل وپنج سال پیش است) وقتی که روضه تمام می‌شد، یك تومان می‌گذاشت در آن سینی چای و آب‌نباتی که برای من می‌آورد، خلاصه ما آن یك تومان را برمی‌داشتیم می‌گذاشتیم در جیبمان و می‌آمدیم. از این قضیه سالیان سال گذشت و گاهی می‌شد که من برای رفتن به آنجا دویست سیصد تومان پول تاکسی می‌دادم ولی آن مخدره همان یك تومان را در سینی می‌گذاشت و می‌آورد! آن‌هم قشنگ از جایش تکان نمی‌خورد! همان یك تومانی که از اوّل بوده و من دویست سیصد تومان پول تاکسی می‌دادم و می‌رفتم و می‌آمدم.

واقعاً اینها برای ما درس عبرت است! کسی که می‌خواهد به تبلیغ برود، حالا اختصاص به محرّم هم ندارد، حتی در ماه رمضان هم مسئله همین است، بعد از تبلیغ که نباید بگوید که این کم بود، آن زیاد بود! چرا؟ چون تو تبلیغ رفتی، در ماه صفر هم

همین‌طور، حالا این قضیه فقط مربوط به قضیّهٔ عاشورا نیست، مربوط به مجالس همهٔ ائمه علیهم‌السلام است، هر مجلسی که مربوط به تبلیغ است، اصلاً ربطی به ائمّه هم ندارد، مربوط به تبلیغ دین، احیای دین، احیای ذکر است، در همه باید این‌طور باشد، آن‌وقت حال و هوای انسان خیلی فرق می‌کند، خیلی تفاوت می‌کند، صحبت انسان فرق می‌کند، تأثیرگذاری آن خیلی تفاوت می‌کند. اینها مطالبی است که بزرگان این مطالب را فرمودند.

وظیفهٔ برگزارکنندگان مجالس، احترام به مبلّغ و منبری است

از آن‌طرف، افرادی که منبری را دعوت می‌کنند، باید به اشخاص (منبری‌ها) احترام بگذارند نه به‌عنوان اینکه حالا یک نفری بیاید و...، باید به او احترام بگذارند. به‌عنوان مبلغ دین و کسی که دارد می‌آید و ادای وظیفه و تکلیف می‌کند، به این جنبه باید به او نگاه کنند، ماشین بفرستند و او را بیاورند. اینکه «آقا بلند شو بیا»، نه. با کمال احترام و شایستگی باید فرد را دعوت کرد. خب البتّه ممکن است که انسان به کسی دیگر نیابت بدهد و کسی

دیگر منبری را بیاورد، ولی نباید منبری را رها کرد که خودش بیاید، به‌صرف اینکه از او دعوت شده، نه، بایستی که خود آنها هم مقدّمات برای این مسئله را آماده کنند.

خب این تا حدودی راجع به کیفیّت عزاداری و کیفیّت احیای ذکر بود که در آستانهٔ ورود به ماه محرم خدمت رفقا عرض کردیم.

بین‌الطلوعین، بهترین زمان برای برگزاری مجالس عزاداری و هم‌چنین زیارت اهل‌بیت علیهم‌السلام

مرحوم آقا می‌فرمودند: «بهتر است که روضه در بین‌الطلوعین باشد. آن اثرش بیشتر است.» البته اگر کسی نتوانست می‌تواند در بعدازظهر هم روضه بگذارد، شب هم بگذارد، اشکال ندارد. ولی روضهٔ بین‌الطّلوعین اثر دیگری دارد. یا اگر انسان فرض کنید که در شب روضه دارد، خودش در یک روضه‌ای که در بین‌الطلوعین است، شرکت کند که این اثر دارد. اصلاً به‌طورکلی بین‌الطلوعین این خصوصیّت را دارد، در آن جلسهٔ دیروز عرض کردم که حتی ایشان به بنده می‌فرمودند: «در زیارت‌ها هم

که می‌روی، بین‌الطّلوعین برو.» این از زیارتِ در شب بهتر است، مگر برای کسی که زائر است و می‌خواهد دو سه روزی بیاید زیارت کند و برگردد، خب او دیگر نه، باید در شب هم برود چون فرصت کم است. برای کسانی که ساکن هستند و می‌توانند از هر موقعیّت استفاده کنند، ایشان می‌فرمودند: «زیارت ائمّه و اعتاب مقدسه و متبرکه، در بین‌الطلوعین باشد.»

خلاصه باید قدر روضهٔ بین‌الطلوعین را دانست.

إن‌شاءالله امیدواریم که خداوند توفیق عمل به دستورات و موازین بزرگان را به همهٔ ما عنایت کند؛ و ما از زمرهٔ شیعیان حضرت بقیةالله ارواحنافداه قرار بدهد؛ و در دنیا و آخرت دست ما را از دامان ایشان کوتاه نگرداند.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد